

کنایه و اسباب بلاغت آن

اثر: دکتر غلام عباس رضایی
از: دانشگاه تهران

چکیده

در این مقاله به مواردی از قبیل: تعریف کنایه، معنای لغوی و اصطلاحی کنایه، مراد از لازم در باب کنایات، اصطلاحات کنایه، اقسام کنایه به اعتبار مکتبی، کنایه تمثیلی و اسباب بلاغت کنایه اشارت رفته، هر کدام از آنها با مثال‌ها و شواهد گوناگون تفسیر شده است.



کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن و در اصطلاح عبارت است از ذکر ملزوم و اراده لازم. مثال: «من چند پیراهن بیشتر از تو کهنه کرده‌ام»، لازمه پیراهن زیاد کهنه کردن عمر زیاد و لازمه عمر زیاد، تجربه بیشتر و لازمه تجربه بیشتر فهم بیشتر است.^(۱) مراد از لازم در باب کنایات، لازم عرفی است نه عقلی؛ زیرا پاره‌ای از ترکیبات در استعمال اهل عرف از معانی حقیقی به معانی دیگر منتقل می‌شوند. بی آنکه میان آنها ملازمه عقلی باشد، بلکه این انتقال به حسب معهودیت استعمال و

اصطلاح رایج میان آنهاست و لذا کنایات هر قومی، خاص خودشان است و در اقوام دیگر متعارف نیست (۲).

در کنایه به لفظ «مکنی به» و به معنای مراد «مکنی عنه» می‌گویند. اقسام کنایه به اعتبار مکنی عنه بدین شرح است: (۳)

۱- کنایه از صفت: کنایه‌ای است که مکنی عنه در آن صفت است. مراد از صفت در اینجا صفت معنوی است چون جود و شجاعت و جمال و غیره، نه نعت در اصطلاح نحویان، مثال:

بِضْرِ الْمَطْبِخِ لَا تَشْكُو إِمَاؤُهُمْ طَبِخَ الْقُدُورِ وَلَاغْسَلَ الْمَنَادِيلِ
(آشپزخانه‌های آنان پاک و پاکیزه است و کنیزگان از پخت و پز دیکها و شستن دستمال‌ها شکوه نمی‌کنند.)

لازمه پاکیزه بودن آشپزخانه‌ها و شکایت نکردن کنیزکان از رنج آشپزی، پخت نکردن، و لازمه پخت نکردن عدم پذیرایی از مهمانان و لازمه عدم پذیرایی، بخل است.

۲- کنایه از موصوف: کنایه‌ای است که مکنی عنه در آن ذات یا موصوف است، مانند قول شاعر:

قَوْمٌ تَرَى أَرْمَاحَهُمْ يَوْمَ الْوَعْيِ مَسْغُوفَةً بِمَوَاطِنِ الْكِتْمَانِ
(آنان گروهی اند که می‌بینی نیزه‌هایشان در روز جنگ در دل‌های (دشمنان) جای گرفته است.)

مقصود و مراد از «مواطن الکتمان» دل است.

۳- کنایه از نسبت: کنایه‌ای است که «مکنی عنه» در آن نسبت است، مانند قول شاعر:

إِنَّ السَّمَاخَةَ وَالْمُرُوءَةَ وَالنَّدَى فِي قُبَّةٍ ضُرِبَتْ عَلَى ابْنِ الْحَشْرَجِ

(خوش رویی و مردانگی و بخشش در زیر گنبدی که بر بالای سر ابن حشرج بنا شده گرد آمده است).

شاعر صفات مدح را به چادر و خیمه ممدوح نسبت داده و این نسبت مستلزم این است که صاحب خیمه، صاحب این صفات باشد. (۴)

گذشته از موارد فوق، نوعی کنایه وجود دارد که به آن «کنایه تمثیلی» می‌گویند و آن وقتی است که گوینده، تمام کلام خود - مثلاً یک قطعه شعر یا یک داستان - را به شکل کنایه بیان کند، یعنی به شکلی که ظاهر معنی، مفهوم و قابل قبول است، لیکن گوینده، نظر به لازم معنای ظاهر دارد، مانند قصه شیر و گاو در کلیله و دمنه که کنایه از توطئه‌های رایج در دربار بوده و قصیده عینیة ابن سینا درباره رقاء (= کبوتر) که کنایه از روح انسانی است، همچنین «رسالة الطیر» و «سلامان و ابسال» و بسیاری از قصه‌های مثنوی و شاهنامه بر همین اسلوب است. کثرت کنایه و رمز در آثار یک دوره غالباً نمودار غلبه حس ترس بر احوال عامه یا یک طبقه از جامعه است چنانکه کنایه در آثار ادبی یهود در دوره بابلی‌ها و رومی‌ها و همچنین در آثار مسیحیان رومی و یونانی در اوایل عهد مسیحیت فراوان است و حاکی از وضع خاص این دو اقلیت دینی است. فلاسفه و صوفیه اسلامی در دوره‌هایی که فقیهان و متشرعان غلبه دارند از رمز و کنایه بسیار استفاده کرده‌اند و بعضی آثار آنها از کثرت رموز و کنایات نزدیک به معما به نظر می‌آید و فهم آنها جز به کمک تأویل غالباً ممکن نیست. (۵)

اسباب بلاغت کنایه :

۱- اسلوب کنایی، معانی را برای انسان به صورت محسوسات در آورده آنها را ملموس و مشهود قرار می‌دهد تا اعجاب شنونده را برانگیزد؛ چه آنکه ایجاد انفعال و اعجاب از عهده زبان معمولی ساخته نیست، بلکه نیاز به زبان خاص دارد، بنابراین ادیب برای دستیابی بدان از صور خیالی، چون تشبیه، استعاره و حسن

تعلیل کمک می‌گیرد مانند قول شاعر:

أَوْ مَا رَأَيْتَ الْمَجْدَ أَلْمَى رَحْلَهُ فِي آلِ طَلْحَةَ ثُمَّ لَمْ يَتَحَوَّلِ
 (آیا ندیدی مجد و بزرگی بارش را در منزل آل طلحه انداخت و از آنجا بیرون
 نرفت.)

۲- اسلوب کنایی به انسان این امکان را می‌دهد که دق دلی اش را از دشمنش در
 آورده بی آنکه بهانه‌ای بدست او دهد و وجه ادب را مخدوش کند و این نوع موسوم
 به تعریض است، مانند قول منتبئی در مدح کافور و تعریض به سیف الدوله:

رَحَلْتُ فَكَمْ بَاكِ بِأَجْفَانِ شَادِنِ عَلَيَّ وَكَمْ بَاكِ بِأَجْفَانِ ضَيْعَمِ
 وَمَا رَبَّةُ الْقُرْطِ الْمَلِيحِ مَكَائُهُ بِأَجْرَعٍ مِنْ رَبِّ الْحُسَامِ الْمُصَمِّمِ
 فَلَوْ كَانَ مَابِي مِنْ حَبِيبٍ مُقَنَّعٍ عَذْرُتٌ وَلَكِنْ مِنْ حَبِيبٍ مُعَمِّمِ
 رَمَى وَاتَّقَى رَمِي وَمِنْ دُونِ مَا اتَّقَى هَوَى كَاسِرٍ كَفَى وَقَوَسِي وَأَسْهُمِي
 إِذَا سَاءَ فَعَلُ الْمَرْءِ سَاءَتْ ظُنُونُهُ وَصَدَّقَ مَا يَعْتَادُهُ مِنْ تَوْهُمِ

۱- چه بسیار زنان زیبارو و مردان شیردل به سبب کوچ کردن من گریستند.

۲- بی تابیی زنان در فراق من بیش از بی تابیی مردان نبود.

۳- اگر آن بی وفایی که به من شده است از جانب زن بود می‌بخشیدم ولیکن چه
 کنم که این بی وفایی از جانب مرد است.

۴- مرا هدف تیر خود قرار داد ولیکن در برابر تیر من خود را پنهان ساخت و
 علاوه از این، محبت من نسبت به وی، مرا از مقابله به مثل باز داشت و باعث شد
 که من دست و تیر و کمانم را - اگر بخواهد بسوی او تیر بیاندازد - بشکنم.

۵- هرگاه کردار انسان بد باشد به مردم هم بدگمان می‌شود و پندار و توهمی را
 که بدان خو گرفته است راست می‌شمارد.)

چنانکه روشن است منتبئی در این ابیات «بَاكِ بِأَجْفَانِ الضَيْعَمِ» و «رَبِّ الْحُسَامِ
 الْمُصَمِّمِ» و «الْحَبِيبِ الْمُعَمِّمِ» را کنایه از سیف الدوله آورده و او را به بی وفایی که از
 خوی و خلق زنان است وصف کرده است؛ سپس او را به خاطر دشمنی ناگهانی اش

مورد سرزنش قرار داده و به ترس محکوم می‌نماید؛ زیرا تیر می‌اندازد ولیکن برای اینکه هدف تیر دیگران قرار نگیرد پشت غیر خود پنهان می‌شود. متنبی با او معامله به مثل نمی‌کند؛ زیرا او هنوز دوستی و علاقه گذشته را نسبت به وی حفظ کرده و به همین خاطر کف و کمان و تیرهایش را می‌شکند هرگاه بخواهد بجنگد سپس او را به بدگمانی نسبت به دوستانش وصف می‌نماید؛ زیرا آن قدر بدکردار و بدگمان است که تصور می‌کند همه مردم چون او بدکردار و بی وفایند.

چنانکه ملاحظه می‌شود متنبی در این ابیات، سیف الدوله را ناسزا گفته و هجو می‌گوید و آنچه در دل نسبت به وی دارد خالی می‌کند بی آنکه نامی از وی ببرد و بهانه بدست او دهد. (۶)

۳- بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم لذت بخش نیست و گاه زشت می‌نماید، از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد. جای بسیاری از تعبیرات ناخوش و کلمات زشت و حرام را می‌توان از راه کنایه به کلمات و تعبیراتی داد که خواننده از شنیدن آنها هیچگونه امتناعی نداشته باشد، مانند «لِحَقِّ بِاللَطِيفِ الْخَبِيرِ» کنایه از مرگ و «سَلِيمٌ» کنایه از مارگزیده و «بَصِيرٌ» کنایه از نابینا، و «مَفَاذُهُ» کنایه از مهلکه و «أَبُو يَحْيَى» کنایه از عزرائیل. عربها به خاطر غیرت زیادشان نسبت به زن، وی را کنایه «بَيْضَةٌ»، «شَاةٌ»، «نَخْلَةٌ» و غیره صدا می‌زدند مانند قول
أحوص :

أَلَا يَا نَخْلَةً مِنْ ذَاتِ عِرْقٍ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ السَّلَامُ
(هان! ای نخله (نام زنی است) که ساکن ذات عرق (مکان احرام شدن عراقیان)
هستی بر تو درود و رحمت خدا باد.)

شاید سهم عمده در استعمال کنایات در همین حوزه مفاهیمی باشد که بیان مستقیم و عادی آنها مایه تنفر خاطر است. در شعر - بویژه در انواع هجو - کنایه قوی‌ترین راه القای معانی است.

۴- در اسلوب کنایی، در وصف مبالغه‌ای است که در نفس لفظ مخصوص به آن معنی نیست، به بیت زیرا از عمر بن اُبی ربیع بن‌گرید:

«بَعِيدَةٌ مَهْوَى الْقُرْطِ إِمَّا لِنَوْفَلٍ أَبُوهَا وَإِمَّا عَبِدِ شَمْسٍ وَهَاشِمٍ»
(دختر بلندگردنی که پدرش یا از قبیلۀ نوفل است یا عبد شمس و هاشم.)

مراد از «بعیده مهوی القرط» بلندگردن است به همراه مبالغه، زیرا زیادی فاصله میان نرمه گوش تاشانه به طولی بیش از طول گردن بلند دلالت دارد؛ چه آن‌که هر گوشواره بلندی، گردن بلند است، ولی هر گردن بلندی، گوشواره بلند نیست هرگاه طول گردنش کم باشد. (۷)

۵- کنایه از حقیقت و تصریح بلیغ‌تر است یعنی مبالغه و تأکید آن بیشتر است. وجه ابلغیت کنایه بر تصریح آن است که کنایه مانند ادعای چیزی است باینه و برهان؛ زیرا در کنایه، انتقال از ملزوم است به لازم، وجود هر ملزومی شاهد و گواه وجود لازم خود است چه آنکه انفکاک لازم از ملزوم محال است، پس در کنایه مثل این است که استدلال شده به وجود ملزوم بروجود لازم، مثلاً هرگاه بگوییم «زید کثیر الرماد» مثل این است که گفته‌ایم «زید مضاف» زیرا او «کثیر الرماد» است و معلوم است که دعوی حکمی به اثبات یا سلب همراه با برهان قوی‌تر از دعوی حکمی بدون دلیل است. عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: وجه ابلغیت کنایه به این نیست که در نفس معنی چیزی می‌افزاید؛ بلکه به این است که برای اثبات معنی افاده تأکید می‌کند که خلاف آن، چنین تأکیدی را ندارد، مثلاً فضیلت «کثیر الرماد» بر «کثیر القری» به این نیست که دارای معنای بیشتری است، بلکه بواسطه تأکید آن است. (۸)

منابع

- (۱) شفیع کدکنی، محمد رضا: مقدمه‌ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت / ۶۱، مجله خرد و کوشش ش ۱۵، پاییز ۵۳.